

مذکور و سایر ارباب خان محاربات روی داد - و همه جا غالب آمد - و با وجود آنکه (مزارعی است
 نمیدانست - و همواره او را بر صندوق نیل بار کرده میبردند) بوسیله جرات و جسارتی که داشت
 زرهای مفت بدست افتاده را به نجاشا صرف میکرد - و کارهای شگرف (که در اندیشه
 اهل روزگار ننگرد) پیش میبرد - چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت (در جهت بهار
 و بنگاله روان شد - خضر خان ولد محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست - و خود را
 به سلطان جلال الدین ملقب به معنی ساخته در انتظام بنگاله همت گماشت - و مبارز خان و هیمو
 قصد بنگاله داشته شطرنج از اوقات بدیع مخالفان خود اشتغال نمودند - و تاغابیل این موافق
 (که گوی گفتن نکند) در نهانخانه اهنال گذاشته بمقصد اصلی میبرد •

یورش جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بنسخیر هندوستان و فتح آن بمیامن دولت روز افزون شاهنشاهی

بر سلطنتان بدائع آثار و ممتنعان جلائل اخبار پوشیده نماند که [چون حقیقت هرج و مرج
 هندوستان و شور و شغب این مرکز امن و امان (که اندک بر مزو ایما گذارش یافت) مرکز
 بهمع گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید] یورش هندوستان (که در مکمل ضمیر
 پیش این تصمیم یافته بود) پیش نهاد همت عالی ساخته جمیع مختارات تنقی عصمت را
 در دارالملک کابل بحمایت ایزدی مهرده شاه دلی بکول بیگی را اتکه میرزا محمد حکیم ساخته
 در خدمت گذاشتند - و خدیمان حضرات و مهمات صوبه کابل برای رزق منعم خان تفویض نموده
 در اراطی الحجه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در ساعت مختار و زمان منظر (که حرکات افلاک
 بآن افتخار نمایند - و نظرات کواکب بدان مباهات کنند) عذاب عزیمت را بصوب صواب ممالک
 هندوستان معطوف فرمودند - و آن نور پرورد ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را (که عمر عنصری
 آنحضرت در آن هنگام سعادت پیرای درازده سال و هشت ماه بود - و عقل کامل آن بزرگ کونین
 از احاطه احصا افزون) مقدمه جیش نترحات صوری و معنوی ساخته بادپای اقبال را
 بجوان درآوردند - و در روز توجه عالی بدیوان لعان الغیب تبرک و تفاؤل جستند - چون
 (امره عظیم از پرده غیب و جلایب خفا جلوه ظهور می نماید) منادیان بشارت (از انفس و آنانق)
 بهزار زبان بلند آوازه میکردند - از جمله این شاه بیت قدسی بشارت بر مر صغیه ادلی (که مرنوشت
 بهشانی دولت تواند شد) عنوانی مشهور فتح نمود •

• شهر •

• دولت از صرخ همایون طلب و حایه او • زانکه با زاغ درغی شهر همت نبرد •

اگرچه (خرد مندان عالم معامله دانی این کلام حقیقت ترجمان را بر دولت و نصرت حضرت جهانبانی بشارت شایسته خیال نموده بجهت آرای محفل سعادت شدند) اما دوربدمان بارگاه دانش فحوای این نظم بدیع را نوید خلافت کبری و مزده سلطنت نظامی حضرت شاهنشاهی دریافته بر در انتظار طیران ملو این طاہر قدسی اقامت فرمودند - و حضرت جهانبانی اعتصام بعروة الوثقی عنایت الهی و استماع بحبل المتین بشارت آسمانی نموده با اندک از مردم (که بمه هزار نکشند) بمعاضدت بسیاری از جنود غیبی (که در شمار حسابان عقول ننگیند) نهضت فرمودند - بیبرام خان بجهت استحکام بعضی از مهمات پادشاهی و سامان یوقی خود رخصت یافته بدار اقبال کابل ماند - و حضرت جهانبانی از جلال آباد بآئین عیش و عشرت بجاله سوار شده از آب گذشتند - و سلخ محرم سال (۹۶۲) نهصد و شصت و دو عرصه بکرام مضرب خیام اقبال شد - حکندر خان اوزبک (که خدمات پستندیده کرده بود) مورد جلال عنایات گشت و در آن روز بمنصب خانی امتیاز یافت - و پنجم صفر این سال دریای سند (که به نیلاب مشهور است) مستقر رایت نصرت شد - و سه روز درین منزل خاطر گشا مقام بود - و درین مرحله عشرت آرا بیبرام خان از کابل آمده سعادت بساط بوس دریانت - و در همان روز مہشران اقبال نوید دولت آوردند - که تاتارخان کاشی (که با لشکر گران بحراست قلعه رهقاس متعین بود) با وجود استعداد قلعه داری و استحکام قلعه (بمجرد شنیدن طنطنه ارتقاع رایت نصرت بحدر سند) پای ثبات از جای داده نواز اختیار کرده است - و آنحضرت نظر به نیکو خدمتیهای قدیم و جدید بسلطان آدم گهر منشور عاطفت فرستاده او را بزمین بوس نمایی اشارت فرمودند از آنجا که طالع بلند نداشت مقرر زمیندارانه آورده عرضه داشت که با حکندر عهدی شده است و پسر مرا لشکری نام همراه خود برده - اگر من دولت زمین بوس دریابم هم نقض عهد کرده باشم و هم پسر مرا بپیم هلاکت است - او ایامی دولت بموقف عرض رسانیدند که مناسب آن می نماید که لشکر فیروزی اثر را حکم شود که اول فکر او کرده پیشتر نهضت فرمایند - که خود سرے چنین را در میان گذاشته پیش رفتن از دور اندیشی درو است - آنحضرت (که معدن مروت و تقوت بودند) فرمودند که از قدم باز ملصله جذبان عقیدت و اطاعت بوده است - و مجدداً خدمت شایسته (چنانچه سابقاً گذارش یافت) بظهور آورده - در ذوق تازید او را لایق دولت روز افزون نهیدانیم

(۲) در [بعضی نسخه] کشند (۳) در [چند نسخه] مقام مشرت آرا (۴) نسخه [ب] عشرت افزا (۵) در [اکثر نسخه] کامی

خصوصاً که در ملائمت و معذرت میزند - و چون موکب عالی بمطورت تمام دریای سند را عبور فرموده
انگاران (که در حدود رهناس جمع شده بودند) پریشان شده هر کدام خود را بنامیند کشیدند
و موکب عالی بقایم اقبال متوجه پیش شد - هر روز جائے دلگشا و مرزومینے نشاط بخش
پیش می آمد - و بلاد و فریات در ظل عدالت درآمده لذت آرامش و معصرت آسایش در می یافت *
و چون سخن باینجا رسید بیشتر از موانع اسمعی بعضی از همراهان رگاب نصرت اعصاب
(که بقرب منزلت و علو مرتبت انصاف داشتند) نوشته میشود * بیرام خان - شاه ابوالمعالی
خضر خواجه خان - تودی بیگ خان - سکندر خان - خضر خان هزاره - عبد الله خان اوزبک
میرزا عبد الله - مصاحب بیگ - علی قلی خان شیبانی - محمد قلی خان برلاس - خواجه معظم
علی قلی خان اندرابی - حیدر محمد آخته بیگی - بابوس بیگ - اسمعیل بیگ دولدی
میرزا حسن خان - میرزا نجات - محمد خان جابر - سلطان حسین خان - قذوق سلطان
محمد امین دیوانه - شاه قلی فارنجی - توک خان - کاکر علی خان - بانوی بیگ یائیش بیگی
اهل خان بدخشی - بیگ محمد آخته بیگی - خواجه پادشاه مریض - کیچک خواجه
خواجه عبد الباقی - خواجه عبد الله - میر حسین - میر غنی - شاه نضر الدین - میر حسن داعی
خواجه حسین مودی - میر عبد الحی - میر عبد الله قانری - خنجر بیگ - عارف بیگ
خواجه عبد الصمد - میر سید علی - ملا عبدالقادر - ملا الیاس اردبیلی - شیخ ابوالقاسم چردانی
مولانا عبدالباقی - افضل خان میر بخشی - خواجه عبد الحی دیوان - اشرف خان میر منشی
نام مخلص - خواجه عطاء الله دیوان بیوات * خواجه ابوالقاسم * شهاب الدین احمد خان
معین خان فرنگودی - خواجه امین الدین محمود - ملک مختار *

و (چون موکب جهان آرای بتدریج قصبه سعادت بیوفد کانون رسید) شهاب الدین احمد خان
و اشرف خان و فرحت خان را باهوز مرسانند - که رؤس مذکور و جوی دنانیر را بنام والا فروغ بخشند
و متوطنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد منسوب نجات جاردنی کرامت نمایند
و بیرام خان و تودی بیگ خان و اسکندر خان و خضر خان هزاره و اسمعیل بیگ دولدی
و جمعی نظیر را بر سر منصب خان پانچ بیده (که در قصبه هر هاند اقامت داشت) رخصت فرمودند

(۲) نسخه [۵] داکس (۳) نسخه [۶] نشاط افرا (۴) نسخه [اب و ط] سیستانی (۵) نسخه [ج ۵ و]
فریدون - و در [بعضی جا] بدون (۶) نسخه [ح] عبد الباقی (۷) در [بعضی نسخه] میر حسین - و در
[بعضی] میر حسن (۸) در [بعضی نسخه] داعی *

و خود بنائید اقبال متوجه لاهور شدند - و اعیان آن دیار بشرف اقبال استعمااد یافته
 زان بشکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم برگزیدند - و وضع و شرف فراخور رتبه و حالت
 بمراحم پادشاهی شرف اختصاص یافتند - دوم ربيع الثانی این سال بلده فخره لاهور
 (که در معنی سواد اعظم هندوستان است) بقدم اندس پادشاهی فرود آمدنی یافت
 و طبقات امام و اصناف خلایق از حوادث روزگار نجات ابدی یافته بمقاصد خود (که عمره
 بر شاهراه امید انتظار آن داشتند) رسیدند *

و در اواخر این ماه خبر آمد که شاهباز خان نام افغانی جمعی انبوه از افغانان را متفق ساخته
 در دیدالپور اندیشهای فاسد بخود راه میدهد - حضرت جهانبانی شاه ابوالمعالی و علی قلی خان
 شیدانی و علی قلی خان اندرابی و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یگهای کارطلب را بآنصوب
 فرستادند - لشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکه محاربه را گرم ساخت - و از طرفین بهادران جان نثار
 لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند - و کار بر سید زاده ابوالمعالی (که بدستنی دنیا و غرور حسن مستعار
 داشت) تنگ شده بود که علی قلی خان و یگهای مفرسکن تکیه بر اقبال روز افزون نموده
 در دلاوری و جانفشانی کارنامهها بتقدیم رسانیدند - و گروه متغلبه را شکست داده بسیاری را ازل
 مجمع ادبار بظاک نیستی برابر ساختند - و ارایای درامت بقتل و فیروزی مراجعت نموده کامیاب
 آبرین شدند - اما آن سخن آن میخواهد که مقصود را اینجا گذاشته مجمل از احوال نصرت قرین
 عساکر اقبال (که بیاشایه بیبرمخان تعیین یافته بود) نوشتند قلم وقایع نگار کردن *

بر مآخذ صان سوانح تقدیر مختلفی نماند که چون بیبرم خان نزدیک پرگانه هر هاتمه رسید
 نصیب خان افغان اندک جنگی در خور حوصله خود کرده فرار اختیار نمود - و غنیمت
 فراوان از نقد و جنس بدست بهادران نبرد افتاد - و عیال آنها بتمام گرفتار شدند
 بیبرم خان بواسطه ندرت که از حضرت جهانبانی شنیده بود (که چون بنائید الهی فاتح هندوستان
 میسر گردد نقد واقع نشود - و بندهای خدا بزر در نیک اسیرت مردم در نیایند)
 خود سوار شده عیال افغانان را بتمام جمع کرده مصحوب معتمدان پیش نصیب خان
 فرستاد - و از حصول این چنین فتنی (که مقدمه فتوحات باندازه تواند بود) تحس و هدایا
 از عیال نامی و سایر نفایس مخدوم را مصحوب عرضه داشت خود بدرگاه جهان پناه حضرت

(۲) نسخه [۵] بر شاهراه امیدان - انتظار داشتند (۳) نسخه [۵] جان سپار - و نسخه [۵] جان باز (۴)

در [بعضی نسخه] شایان سخن (۵) نسخه [۵] نوشتند (۶) نسخه [۵] معتمدان ساخته پیش *

جهانبانی فرستاد - و شکرانه این نعمت گوارا بجای آورده از آنجا روانه پیش شد - چون بنواهی جالندهر رسید افغانان گریختن را صلاح وقت خود دانستند - و بواسطه مذاکره (که در میان لشکر نصرت پیوند پدید آمد) اسباب و اموال نفیس خود را با نقد جان همراه بدر بردند - و از آن ازان سرگذشت آنست که تودی بیگ خان خواست که پیشتر رفته بانفغان گریخته خود را برساند بپیرام خان صلاح دران ندیده رخصت نمیداد - تودی بیگ خان بجهت این معنی بالتو خان را پیش پیرام خان فرستاد - که بهر نومر که باشد رخصت حاصل کند - بالتو خان آمده بیغام گذاری نمود خواجه معظم سلطان درشت پیش آمده دشنامی چندان داد - بالتو خان نیز جوابهای سخت گفت خواجه شمشیر انداخت که بدست بالتو خان رسید - چون این خبر بمصاح عبده پیوست منشور نصیحت نگارش فرموده تمامی سخن را خواند بتقرر افضل خان نمودند - او رفته شوائب کلمات و نصائح هوش انزای پادشاهی را باسرا رسانیده انجمن صلح و صلاح فراهم آورد - و پیرام خان در جالندهر طریقه انصاف انداخت - و هر کدام را برگزینی نواحی جدا ساخته جانشین تعیین نمود - سکندر خان چون بچاه دیواره نامزد گشت آنجا رفته قابو خیال کرده پیشتر روان شد - و مهرند را بتصرف خود درآورد - و اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد - درین اثنا تاتار خان و حبیب خان و نصیب خان و مبارک خان و جمعه کثیر از لشکر افغان از دلی رسیده آمدند - سکندر خان در مهرند بوقت صلاح حال ندانسته بجالندهر آمد - پیرام خان این معنی را مناسب دولت خیال کرده بر آشفت - که بایست پای ثبات و مهرنگی را مستحکم ساخته در حرارت مهرند اهتمام میدامود و ما را خبر میکرد •

و بعد از گفت و گوی بسیار اسرای نظام انصاف بتفترک ابدال اید پیوند پادشاهی نموده از جالندهر پیشتر روان شدند - چون بحدردی چاه دیواره اتفاق نزول افتاد تودی محمد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب سکنج نمیدیدند - که چون مریح باران نزدیک رهیده لایق دولت آنست که گذرها را استیقام داده توقف نمایند - چون شدت باران سپری شود و هوا رو باعتدال نهاد از آب بگذریم - ایام خان و جمعه از دوردینان مرده ابدال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات پماندیده ازان جارب گشتند - آدر بهیمی ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشاپوری و دلی بیگ و حیدر دلی بیگ شامو پیرام خان از آب عبور نمود - تودی بیگ خان و سایر امرا ناگزیر از آب

(۲) [مضمون نسخه] رسید - و نسخه [ط] معروف شد (۳) [بودن خود را] (۴)

گذشتند - و مهاجر اقبال بچهار فوج منقسم شد - قول بشجاعت و اخلاص بپرام خان اماس یافت
 و سردارین برافشار بخضر خان هزاره مقرر شد - و بزرگی جرافزار بتودی بیگ خان قرار گرفت
 و سکندر خان با جمعه از تیز دستان جان نثار بهراولی معین شد - از آنجا (که نیت شهریار جهان
 بر آگین عدالت و سایر مرضیات الهی مقصود بود) کار منتهیان درگاه والا روز بروز در فتح و نصرت
 افزونی گرفت - افغانان کمی لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنبه با لشکر فراران از راه
 معاوضت رحیده آمدند - و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند - و جنگ عظیم
 قائم شد - دافش پیدهای دورترین لشکر فتح نزدیک بجزیره جای جنگ را بخود قرار داده
 پای ثبات استحکام کرده بودند - و همه بهمنهای کارگشا درین نبرد مرد آزمائی کر پردازها کردند
 تا آنکه شب درآمد - بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رفته تیر میزدند *

و از اتفاقات حمله (که مقدمه فتح شد) این بود که دران نواحی ده واقع بود بغایت بزرگ
 از مشعل تائید بزدی آتش دران ده (که خانهایش از خس و خاشاک بود) افتاد - و در معنی
 هزاران چراغ در رهگذر درامت افروخته شد - و بتحقیق پیوسته که این تائید الهی بومیله سعی
 اهل خراب شد - و هرگاه لمعه اقبال درخشید آنچه (اصحاب فزاع بهبود خود دانسته بعمل آورند)
 سرمایه زیان آن گروه کردند - القصه ازین روشنائی (که طلیمه نصرت بود) دلبران ظفر پیشه
 بر احوال مخالفان بواقعی اطلاع یافته از اطراف بخندنگهای دلدوز جانستن بودند - و مخالفان
 از حال مهاجر نیروزی مند غافل بوده مشت در تاریکی می انداختند - تا آنکه قریب سه پاس
 از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرد - و فتح عظیم
 روی نمود - دلیل و اسباب فراران بدست اوپلی دولت افتاد - نفائس غذایم با عرائض اخلاص روانه
 درگاه والا نموده روز دیگر متوجه پیش شدند - و بفتح و نصرت در سپهرند رفته طرح اتامه انداختند
 و علی قلی شیخانی را (که از عقب آمده ملحق شده بود) با جمعه پیشتر فرستادند *

و از عجایب آنکه چون خبر رسیدن تاتار خان بالشکر گران واستعداد تمام بحدرد ماچه یواره بمصاحیح
 جلال رسید با جمعه از مستعدان خطاب فرمودند که مسافت بسیار است - تا رسیدن ما دران لشکر
 هرچه ازاد ازل رفته باشد بظهور می آید - پس همان بهتر که بخواه بعینه کبریا یرده بدر پیوز
 فتح و نصرت از عطاخانه الهی امداد فرمائیم - در همان هنگام دست دما بلند کرده کامیابی پیشروان
 موکب عالی مسئلت فرمودند - چند روز ازین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید - و غذای فراران

(۲) نسخه [۵] درخشید (۳) نسخه [۴] گردید (۴) نسخه [۱] سبستانی *

بدرگاه آوردند - چون احسا و نبت روز دهم همان روز فتح بود - مجدداً لشکر فتاح غیبی بجای آورده دست داد و دهش بر جهانیان گشادند .

چون سکندر بر سرگذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار با استعداد تمام متوجه موکب عالی گشت . پیرام خان از وفور عقل و شجاعت در سپردن ثبات پای و زبده لوازم قلعه داری و ضوابط هویشاری بتقدیر رسانید - و عرائض متوالی بدرگاه والا ارسال داشته امتدعای توجه نمود - چون در آن هنگام عنبر مقدس آن یگانه آفاق از ماضی قولنج آورده بود بجای خود آن چمن آرای خلعت یعنی حضرت شاهنشاهی را (که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت اوست) تعیین فرمودند - هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی لهور دور نرفته بود که حضرت جهانبانی را صحت کامل روی داد و آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهت معمولت جدائی در هم از روی احتیاط همگان ظفر و نصرت سوار دولت شدند - و برای صواب اندیش (که انتظام بخش زمان و زمین بود) مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار لهور و بابوس بیگ فوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه دار این صوبه باشد - و شب هفتم رجب سال مذکور بود که مواد عرصه سپردن بموکب پادشاهی نور پذیر شد - و امرای اخلاص پیشه بمعادلت ملازمت افتخار یافته کوس شانمانی زدند و آنروز روز امرای شجاعت آنین در مقابل چندین لشکر گران نشسته قلعه داری میکردند که طلوع ربات جهانتاب شد - و در بانگ که نزدیک شهر بود سرپرده اقبال زدند - و آداب نبرد بر وجهیکه مژدار باشد قرار داده عساکر منصوره را چهار قسم فرمودند - یکی بنام گرامی حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و دیگری باسم والی حضرت شاهنشاهی معادلت پذیر شد - و دیگری را بشاه ابوالمعالی و دیگری را به پیرام خان معین ساختند - و هر کدام از صفوف لشکر اقبال پیونده کمربند به میان جان بسته مسامی جمیله بجای می آوردند - و بهادران جان نثار جانفشانیها میفرمودند و همواره از طرفین مردان نبرد آزماى انجام تیغ شریعت و ایمین میکشیدند - و از جانبین از راه مردی و مردمی معمول شده بود که ندانیان جانسپار را با احترام و تعظیم بمردم ایشان برده میبردند گونه بدخان اسباب بین کثرت عساکر مخالف و قتل لشکر پادشاهی را دیده باندیشهای نا صواب خدوک دلهای ساده میشدند - و دور بینان معجب دان نقوش فتح و نصرت از پیشانی احوال اولیای دولت خوانده روز بروز در همت افزوده باعث مزید ثبات پائی خلقی میگشتند - علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانبانی (که جهان تمکین و اطمینان بودند) هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند - و جان می بخشیدند .

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال

هرچند (حضرت شاهنشاهی صغیر من را نقاب خود دانسته در پرده آرائی می بودند) اما ایزد جهان آرا چون میخواهد (که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد) بے اختیار امور بدیده (که هر یک شاهد عمت عدل بر علو استعداد و صوفی فطرت) بعالم ظهور می شداید - و از جمله خوارق عادات [که در آن ایام از حضرت شاهنشاهی (که باطن فیض و اطنافش مظهر اصرار الهی و ظاهر قدسی مظاهرش مصدر انوار نامتناهی ست) بظهور آمد] آنست که آنحضرت بر بالای پام از شهر برآمده نظری اقلیم گشای خود را بر لشکر مخالف انداخته تماشا میفرمودند - لشکر با آن عظمت را (که شکست آن در اندیشه کس نگذرد) فرمودند که در چند مدت این را مردم ما تاراج خواهند کرد ^(۳) حاشیه نشینان بساط عزت (که بدور بینی امتیاز داشتند) و بارها از آن نور پرورد الهی خوارق عادات و بدائع کرامات مشاهده کرده بودند) ازین نوید مسرت فرجام خوشوقت شده زبان بشکر ایزدی گشادند - آری امثال این امور بر عادت پوستان عالم صورت بعید می نماید - اما حق پرستان معنی بین (که سواد پیشانی روزگار روشن دارند) این معنی و صد مثل این از چنین بزرگ صورت و معنی دور نمی انگارند *

و درین ایام خواجه عنبر ناظر (که از خدمتگاران قدیم بود) از کابل آمده استماع ملازمت نمود و حضرت جهانبانی آن در لقمند را در خدمت آن نور پرورد ایزدی سپردند - پیوسته در ملازمت بوده اوضاع و اطوار هندوستان بموقف عرض میفرمایند - و اهل هند را پیش آن یگانگی روزگار آرایش میداد - چون طالع اهل هند درجه قوت یافته ظهور معاد داشت طرز این مردم در مزاج اقدس خوش می آمد - و اول بار (که آنحضرت را بشکار چینه میل شد - و چینه شکاری در نظر اقدس در آمد) اینجا بود - که ولی بیگ بدر خان جهان چینه (که در جنگ ماچهبهاره از افغانان بدست آورده بود - و فتح باز نام داشت) پیشکش آن شیر شکار میدکاه اقبال کرد - و دور بینان کردان (که نزدیک بساط عزت بودند) ازین پیگیر بدیع عجیب بر فتوحات بے اندازه پی بردند - و نگاهبان آن چینه دوندان نام شخص بود که از میمنه قدم و فرط اخلاص بخطاب فتح خان نامور شد - و امروز (که این شکرنامه و الا بخامه اخلاص شمامه ذره هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد) فتح خان

(۴) در [اکثر نسخه] دانسته (۳) در [اکثر نسخه] که بدور بینی و پیش بینی (۴) نسخه [۵] الهی
(۵) نسخه [۵] فتح بار (۶) نسخه [۵] (دو-و-نسخه [ج] کونکو *

در ملازمت حضرت شاهنشاهی در میان قراولین خامه سعادت امکنیز دارد - و آنحضرت (که پیوسته خود را در ملبس ظاهر داشته از غیر میپوشیدند - و جمال شوکت را در نقابهای گوناگون مخفی میساختند) از توجه این جانور بدیع پرده دیگر نقاب جمال خود گودانیدند - اما اوامع خورشیدی و شمائم مشکی را در حجاب نتوان داشت - آنروز (که بخت مرا بدانش آموزی و دولتمندی میکشید - و سعادت ملازمت برده رو شناسی کمالات این برگزیده الهی میساخت) چه سجدهای شکر بجای می آوردم - و ازین دولت ملازمت چه کامیابها داشتم - تا بمراتب صوری و معنوی سر بلند گشتم - و خلوت سرای قدسی دل را از خواهش نضول پاک ساختم - آنگون (که نوبت شکرگذاری رسید - و میخواهم که فهمیدگیهای خود را در بیان آورم تا هم شکر بجای آورده باشم - هم چراغ بینش در راه تاریک روان نهاده آید) بے تکلف ازین (که در خدمتم - و معامله داد و ستد در میان است) آورده ام - کاشک آشنامی صوری نبودم - و در ملک ملازمان ظاهر منسلک نگشتم تا هر چه گفتم و نوشتم ظاهر بیجان کور باطن این کس را از گره خوشامد گویان ندانستند - و از محررمی صوری من جهانیان بی بمقصود برده کامروا گشتند - سبحان الله هپاس نامهای باستانی (که در باب ارباب تجرد (که عشر عشر کمالات این خدیو زمان ندارند - بلکه بسا مردم باشند که جز ظاهر آراسته چیزه نداشته باشند) رقم پذیرفته است) جهانیان معامله ناهم بواسطه آنکه (در میان داد و ستد نیست) مدح نامهای مذکور را از قسم خوشامد ندانسته اظهار حق می فهمند و امروز (که حال پیشوای اهل ظاهر و باطن بقلام میبرد) من همی پرده مزاج زمانه را باز ناهمیدگی مردم بر دوش خاطر باید کشید - اما چون نظر من اول بران افتاد (که اندک از بسیدار از شکر لازم بجای آورم) ازین باز مردم آزار آورده خاطر نیستم - و چرا باشم و حال آنکه بذیت درمت خود کامروا شده مشعله دار شکیب گرم روان گشته ام - و جمعی کثیر پذیرای حق شده شاهراه صدق پیش گرفته اند - آنگون ازین ماجرا (که آخر شدنی نیست) باز آمده بحر سخن (که بودم) میروم •

مجملاً قریب چهل روز حضرت جهانبانی کار فرمائی محاربه را (چنانچه آئین اقبال باشد) بتقدیم مبرمانیدند - و لوازم اهتمام بجای آورده بآرایش معرکه نبرد دلهای مخلصان را اعتضاد می بخشیدند - تا آنکه بذاریخ دوم شهر شعبان سال مذکور (که نوبت تردد ملازمان حضرت شاهنشاهی بود) خواجه معظم و آنکه خان و جمعی کثیر رفته کارزار کردند - و از آن طرف

کالیپار برادر اسکندر برآمده مبارزه بجای آورد - هرچند دران روز مقرر نبود (که جنگ بزرگ سرانجام یابد) اما (چون امره از پرده تقدیر بظهور آمدنی بود) رفته رفته نایره نبرد در استعمال افتزد - و آتش بیکر بلندی گرفت - اتواج نصرت قرین از اطراف درآمد همه از شرائط حزم سردانه ایستادند - و نقشی مصاف - دلخواه نشست .

- در گوه آهنین از جای جلید • زمین گفنی ز سر تا پای جنید •
- دولشکر روز بر رخسار کشیدند • جناح و قلب را صف برکشیدند •
- تراک تیر و چاکچاک شمشیر • دریده مغز پیل و زهره شیر •

و بیمن اقبال ابد اتصال حضرت شاهنشاهی فتح معظم روی داد - و آلبانی غروران بدست اولیای دولت درآمد - و جمع کثیر از مخالفان تدبیر بهائم نیستی شنانند - سکندر با جمع خود را بدامنه کوه پنجاب کشید - یکم از دوران خواجه مسافری خود را در اثنای راه بسکندر رسانید - سکندر چون دید (که شخص تصد او دارد) برگشت - هرچند دست بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد بعد از سعی بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکه جان بیرون برد - آرس کار بدمصنای دنیا و مغروران جاه جز این چه باشد - و حضرت جهانپانی در عین کامیابی دنیا (که بادا مردان کن است) هوشمند بوده نیازمند درگاه ایزدی بودند - و با طبقات زمانه از کمال دانش و بیدش سلوک میفرمودند - اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد - فرمان برداری سلطان خرد کز بر مراد میسازد اول نیت در دست بهم میزدند - ثانیاً کوشش در کار قرین حال او میشود - ثالثاً با وجود ظهور کارهای شایسته نسبت آنرا بخود روا نمیدارد - و کارگزار را جز دادار دانگر نمی شناسد - خلاصه مقال آنکه آنحضرت برای تعلیم نیازمندی ارباب صورت و احراز مراتب بهاسداری بر شکر معنوی اکتفا فرموده بهسپاس ظاهری پرداخته سجدهات نیاز ایزدی بجای آوردند - اگرچه [درین مراتب گذشته (که فتح هندوستان شد) فتح حضرت گفنی ستانی فردوس مکذبی کارنامه بود - چنانچه سابقاً محبت گذارش یافت] اما هوشمند ندیب دادند که مثل این نادره کار نبود - فی الواقع ازین گونه فتح (که باندک کمر با چنین غنیمت بخشیده بود والا از درگاه کبریای الهی) در زمان باستانی کمتر نشان داده اند - مقارن این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد - ازین جهت (که باعث هلاکت گروه انبوه از ستم پیشهای کافر نعمت بود) از مقدمات اقبال اولیای دولت توان دریافت - و از آیات

(۲) در [اکثر نسخه] چو کوه آهنین (۳) نسخه [ب] کشید - خواجه مسافری خود را (۴) نسخه [ج]

و کارگذارها جز دادا دادگر نیشناسد •

ادبار اربابِ خلاف توان دانست - اما از آن جهت (که تعاقب این نراژ نمودها را مانع آمد تا بهزار جان کندن خود را از مهلکه نجات توانستند داد) از قسم افعال و امهالی آن گروه بهت برگشته توان شمرد •

چون بدانید ایزدی اینچنین موهبتی کبری بظهور آمد آنحضرت برمسند داد و دهش نشسته انداز کار مخلصان جانسپار و خدمت هرکدام از فدائیان جان نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خرف ریز خدمت فروشان سخن در میان آوردند - که این فتخنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هرکدام مبلغ در بابت خود را بموقف عرض مقدس رساند - شاه ابوالمعالی (که سرمدت باد غفلت بود) از بدفکری آزاد آن کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود - و بیدرام خان (که در آمدن هندوستان را بمعنی خود میدانست - و تا زمان فتح برخلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهانبانی نموده در تحقیر این ممالک و امتیصال مخالفان اهتمام میکرد) جدا خار این آرزو داشت که فتخنامه باسم او طراز امتیاز یابد - و در بیدان کارگاه معلی (که فتح را از میهدت و اقبال حضرت شاهنشاهی نور پرورد الهی میداندنشد) گوش هوش و چشم نظارگی باز داشته تماشا میخوران میکردند - و معامله همان انصاف گزین این فتح بزرگ را (که در روز نوبت منسوبان این نور حدقه خلافت لعمه ظهور بخشید) از توجه حضرت شاهنشاهی دانسته نیز از سخن سرانی این مردم حیرت افزا بودند - تا آنکه حضرت جهانبانی از روی الهام ربانی بر حقیقت کار آگاه شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهی معلوم فرموده مسرت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند •

و از وقایع عجیبه (که در آن ایام سعادت فرجام مانع شد) گرفتن خواجه معظم است و مجمل ازین سرگذشت آنکه نوشته چند بخط خواجه برآمد - که از کونه اندیشی و تباء خریدی بهکندر سخنان نالیق نوشته اظهار دولتخواهی او کرده بود - آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه انکشاف فرمودند - چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این دولتخواهی پادشاهی اندیشیده بودم - و بقصد آنچه انچنان کردم که این نوشتهها بنظر اقدس در آید - تا بمن پیشتر التفات مبذول داشته مرا سربراه خدمت شایسته گردانند - حضرت او را مفید فرموده بمیرقالی سپردند - و بعد از سامان و سرانجام مهمات مهرفند از راه امامانه پدار السلطنه دهلی متوجه شدند و چون ربات نصرت بحامانه رسیدن شاه ابوالمعالی را باجمم از ملازمان درگاه (مثل محمد قلی خان براس - و اسمعیل بیگ درادی - و مصاحب بیگ - و ابراهیم خان اوزبک - و جمعی کثیر)

بلاهور تعیین فرمودند . که اگر سکندر از کوهستان برآمده در میان ولایت دُست اندازی کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید . و سرانجام مهمات صوبه پنجاب بمشارالیه تفویض یافت . و بجهت خوبی هوای سامانه و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که روزی چند در آن سرزمین دلگش اقامت فرمایند . درین اثنا عرضه داشت سکندر خان اوزبک رحید که بتوفیق سبحانی بدارالسلطنه دهلی در آمد و مخالفان تاب مقاومت نیارزده فرار نمودند . مصلحت آنست که بزودی پای تخت هندوستان بمسند نشینی آن خدیو زمان هر بلند گردد . بااستماع این نوید از سامانه نهضت عالی فرموده روز پنجشنبه غره رمضان سال مذکور در سلیم گدده (که بر سمت شمالی دارالملک دهلی بر کنار آب جون واقع شده) نزول اجال فرمودند . و در چهارم این ماه درین شهر مستقر اوزبک خلافت شد .

و درین روز در انجای راه حضرت شاهنشاهی نور پرورد اقبال فرورخ باصره خلافت نیله گار را بشمشیر زده شکار فرمودند . چنانچه حیرت افزای اهل شکار شد . و اصحاب دریامت بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند . و حضرت جهانبانی (که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن بدلی و فتح هندوستان ترک تفرات حیوانی فرموده بتوجهات روحانی استغناح می نمودند) امروز کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیله گاو باره را خشک کرده نگاه دارند . که چون بعد از رمضان بچوانی میل فرمائیم اول ازین گوشت تفرات خواهیم فرمود . و سجدهای شکر بجای آوردند . و جمیع ملازمان عقبه خلافت بمقاصب عالی و جایگیرهای لایق شرف انبشار یافتند . سرکار حصار و آن نواحی بجایگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرر شد . و تفرات گبران کارآگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته مجدداً بدولت روز افزون آنحضرت فال گرفتند . بپیرام خان را سرکار مهرزد و دیگر برگذهای متفرقه عفاست شد و ترفی بیگ خان را بمیوات فرستادند . و سکندر خان را باگروه . و عالی قلی خان را بسنبل و حیدر محمد خان آخته بیگی را بجانب بیانه (که نزدیک بدارالسلطنه آگره واقع است) تعیین فرمودند و بمیامن قدوم پادشاهی و برکت انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان بومنان دولت و سعادت گشت . و طوایف عالمیان و طوائف خلایق کامیاب اقبال گشتند . و آنحضرت در قلعه دهلی بوده پیوسته بمرضیات الهی بهر میبردند . و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش

(۲) در [بعضی نسخه] دسمه دراز کند (۳) نسخه [۵] آنروز (۴) نسخه [۵] دانسته بهوام دولت

روز افزون آنحضرت .

آب میدادند - و همواره فرمانبرداری خالق و مسروانین سفلیق بخش نهاد همت والا ساخته
مهر آرای خلافت بردند *

و از موافق (که دران ایام موجب مزید ضرور باطنی اندس شد) آمدن شاه ولی انگه بود
از دارالاقبال کابل - که خبر ملامتی مختدرات تدقی عصمت آورد - و خصوصیات احوال بعرض اندس
معروف داشت - و مرده مسرت بخش رسانید - که از خدیو مطهر ماء جوچک بیگم ایزه
هستی بخش فرزند گرامی گرامت فرموده است - آنحضرت ازین بعبارت دلگشا و نوید روح پرور
شکر ایزدی بجای آوردند - و جشن شادمانی ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند
و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند - و شاه ولی را بمورد گنج این عطیه غیبی خطاب سلطانی
گرامت فرموده بانحسب و هدایا روانه کابل ساختند - و بمناسبت توجه و التفات معادت
اختصاص دادند *

و از وقایع (که دران ایام روی داد) آمدن رستم خان بود - که در سلک امرای معتبر افغانان
انتظام داشت - و مسموم ازین قضیه آنست که چون انگه خان و جمعی از ملازمان بارگاه دولت
متوجه حصار شدند روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهارشنبه بیست و پنجم رمضان
در دو گروهی حصار نزرول معادت نمودند - رستم خان و تاتار خان و احمدخان و پیر محمد رهنکی
و بجلی خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیامخانی با جمعی از افغانان از حصار برآمده
مرمت پیکار را آرامتند - و باوجود آنکه (افغانان قریب دو هزار کس بودند - و اولیای دولت قریب
چهار صد کس) جنگ عظیم در پیوست - و بدائید الهی فتح روی داد - و تا هفتاد کس از مخالف
در میدان بقتل رسیدند - و رستم خان گریخته فاعله حصار را مضبوط کرد - و مجاهدان اقبال بیست و هفت روز
بمحاصره آن پرداختند - چون کار ببر دشوار شد قول طلبیده دید - و رستم خان را با نامبردها
قریب هفتصد کس مصحوب میر لطف و خواجه قاسم مصلح بدرگاه والا فرستادند - و او
با جمعی کثیر آمده بدولت آمده انبوس سر بلند شد - و بدن از چندگاه حکم معنی شرف نغان یافت که او را
جایگیر مناسب نمایند - اما بهرط آنکه فرزندان خود را در بگرام نگاهدارد - تا هم مملکت مرحمت
مملوک شده باشد - و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته - آن حاده مرد کوتاه اندیش ازین شرط دولت
(که سرمایه استحکام سلطه عبودیت بود) ابا نموده در مقام گریختن شد - چون این معنی بر پیشگاه
خاطر مقدس پادشاهی پرتو انداخت او را مقتید ساخته به بیگ محمد ایشک آقا سپردند *

(۲) نسخه [ح] جوچک (۳) در [بعضی نسخه] مصحوب میر لطف - و نسخه [ح] مصحوب علی قلی
میر لطف الله (۴) نسخه [ح] فرزند خود را (۵) در [بعضی نسخه] پیک محمد *

و از رستم (که در آن نزدیکی بظهور آمد) قضیهٔ تظیر دیوانه است . و آنکه از گفتگوی
 بمبار او آنست که او از آحاد الناس بلکه از مجاهدین اردوی اقبال بود . و قلم (که ریاست نصرت
 بعد از فتح سهند بجانپ دهلی نهضت فرمود) این تظیر جمع از اربابش را گرد خود فراهم آورده
 فرصت بناخت و تاراج دراز کرد . پیوسته غذای بدست آورد . و بمردم داد . و از روی گریز
 پیوسته مرائض نیاز بدرگاه نوشت . و از نواحی سهند تاخته تاخته منجمل را در تصرف در آورد
 و خود در سنبل نشسته پسر خواندند خود را (که عارف الله نام نهاده بود) بیدارون فرستاد
 در آنحدود رومی همین جلوانی (که از اعظم امرای افغانان بود) بی جنگ ویران شد . و تظیر از آنجا
 خود را بکانت کوله رسانید . و آن نواحی را نهیب و غارت کرد . و در آنحدود با رکن خان (که از رؤسای
 افغانان بود) جنگ بی تزکانه کرده شکست یافت . و از آنجا بیدارون آمد . و هر چند (که این دیوانه عاقل
 پیوسته مرائض فرستاد . و اظهار بندگی و نیکو خدمتی کرد) اما فعل او با قول او موافقه
 نداشت . با از انداز گلیم دراز کرده مردم را از خود مصلوبی خانی و حلطانی داد . و علم و نقاره
 بخشید . تنها مستحق دنیا نداشت . مردای جنون نیز ضمیمهٔ حالت او بود . بارها از دیوانگی
 یا دیوانه ساختگی و ابله طرازی خانهٔ خود را بتاراج داده بود . و همواره از حرکات نامنظم
 (که شرکت بمجانین داشته باشد) بظهور آمده . چون مکرر این معنی بمصاحح عزوجل رسید
 فرمان قضا جریان علی قلی خان شیبانی صادر شد که او را بدرگاه معلی فرستد . و اگر سر از اطاعت
 پیشه تذبیده نماید . و در همین اثنا (که دیوانه از رکن خان شکست یافته بیدارون آمده بود)
 علی قلی خان از مهمات میرت^(۴) فارغ شده بمنجمل رفت . و بعد از فراغ مهمات آنجا بیدارون آمد
 هر چند علی قلی خان کس بطلب او فرستاد پیش او نرفت . و گفت چنانچه تو بندهٔ پادشاهی
 من هم از غایبه داران این موکبم . و این ولایت بزور شمشیر گرفتم . آخر الامر علی قلی خان بجنگ
 پیش آمد . چون او در آن نزدیکی شکست یافته بود در قلعهٔ بدارون متحصن شد . و عرضه داشت
 بدرگاه معلی فرستاد . چون احوال او بعرض مقدس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند
 که او را مستمال عنایات پادشاهی ساخته بآستانبوس مرافراز مازند . پیشتر از آنکه قاسم بیدارون آید
 و این مردهٔ نجات رحمان (علی قلی خان او را کشته بود . و محمله از آن حرکت داشت آنکه چون تظیر
 قلعه را متحصن کرد . و محاصره امتداد یافت . و کاره نمی گشود) علی قلی خان محمدی بیگ ترکمان

(۴) نعلیه [د] بیدارون - و در [بعضی نسخه] بیدارون (۳) نعلیه [ح] مرده - و میرت نام موضعی است

موی میرته که شهر کلان است ۱۴ من بعضی اعرافی *

و مآ غیاث الدین را پیش از فرستاد - او این فرستاده را مقید ساخت - ایشان جمعی را نیز با پهلوانی با خود متفق ساختند - و بغریب و محرم مردم درون قلعه را بستند آورده دیوانه را اسیر کردند - علی قلی خان سرار را بدرگاه سعلی فرستاد - و وقوع این واقعه بر باطنی عدالت‌مآثر پادشاهی گران آمد - و در میان عذاب آمیز بعلی قلی خان صادر شد - که چون اظهار اطاعت میکرد و میخواست که به ملازمت آید کلرا چرا بجنگ رسانید - و بعد از آنکه بدست آنگاه چرا به حکم گفت و آنحضرت مکرراً بمقربان بساط عزت میفرمودند که خاطر میخواست که این مرد را به بند - اگر از هوا پیدایشی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود او را نوازش فرموده تربیت عظیم فرمائیم *

و از سوانحه (که درینوقت بظهور آمد) نامپاسی میرزا سلیمان است - و شرح این بطرز اجمال آنست که چون رایات جهانگشا بنمشیر هندوستان متوجه شد تردمی بیگ خان (که اندراب و اشکش در جایگیر اد بود) بحکم عالی سعادت همراهی یافت - و مقیم خان از جانب او برای انتظام جایگیر ماند - میرزا سلیمان فرصت را غنیمت دانسته قصد این محال (که بجایگیر تردمی بیگ خان بود) نمود - اول از راه گریز درآمد - که به نیرنگ پردازی مقیم خان را بخود کشد چون آن صورت زهبت میرزا پردا آزر بوداشند بمحاصرا اندراب قیام نمود - مقیم خان ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته برآمد - و جنگ گنان خود را ازان مهلکه برآورد به کابل آمد *

و از واقعاتی (که در ان ایام پدید آمد) کشتن حیدر محمد خان آخته بیگی بود غازی خان پدر ابراهیم را که سر سروری میخواستند - و شرح این ماجرا آنست که چون حیدر محمد خان را به بیانه فرخاندان غازی خان (که حاکم آنجا بود) تاب مقارعت نیاروده در حصار بیانه متحصن شد و بهبود و ایمانی (که از حیدر محمد ظهور یافت) اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد - حیدر محمد چشم بر اموال و اسباب او دوخته نقض عهد نمود - و بشمشیر اعتمادی او را بقتل رسانید چون این خبر بمجامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید متحصن خاطر عدالت پیوند نیفتاد چون (در دعوت بود و ارائل درآمد هندوستان) سیاحت ظاهری او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر کمرفنخواهد بست - و الحق تا سهری شدن او این جهان را همان طور (که بر زبان قضا ترجمان گذشته بود) بظهور آمد - و شهاب الدین احمد خان را (که میر بیوتات بود) بجهت تحقیق این معامله و تشخیص اموال او فرستادند - و خود بدراست و اقبال همواره در رعایت رعیت و تمهید جهان و رفاهیت مردم برده اوقات گرامی را صرف مریضیات الهی می فرمودند *

نهضت رایات جهانناب حضرت شاهنشاهی بموجب پنجاب بموجب امر عالی حضرت جهاننابی جنت آشیانی

درین اثنا (که خاطر جهانگشای حضرت جهاننابی بدان دهش نظام آرای ممالک هندوستان بود) خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالی رسیدن گرفت - که از باد ناگوار دنیا بد مستی کرده در آزار خلایق میگوید - و بر ممالک خلاف حکم پادشاهی ملوک می نماید چون حضرت جهاننابی را بار توجه خاص بود امثال این اخبار را خلاف واقع انگاشته بر اختراع اهل هند و انترای ناتوان بیگان فرود می آورند - تا آنکه خبر برآمدن سکندر از کوه در اردوی معلی شیوم یافت - و نیز بیقین پیوست که این سید زاد بد مصمت فرحت خان حاکم لاهور را بشکم تغیر داده کسی خود را بجای او مقرر ساخته است - و در خزینه پادشاهی دست درازی میکند - خاطر اقدس حضرت جهاننابی (که آئینه صواب نمای ملک و ملکوت بود) بالهام ربانی چنان مصمم شد که پنجاب (که از اعظم صوبهای هندوستان است) بعین حرامت و حکومت حضرت شاهنشاهی و برکات رافت و عدالت آن نور پرورد اقبال رونق پذیرد - و شاه ابوالمعالی را اگر مصلحت باشد حصار و آسود مرجمت شود - و نیز چون درین نزدیکی مختدرات تنقی مصمت را از کابل طلب میفرمائیم پنجاب در تصرف ملازمان حضرت شاهنشاهی بودن مذاصب دولت است هر چند لشکر اقبال آن مقدار بود که دفع سکندر نماید لیکن جهت مصالح ملکی و طبیعی نام کبک مذکور ساخته اوایل سال (۹۳۳) نهضت و خدمت و سه در ساعت معهود (که جلوس اورنگ هفت اقلیم را زهد - و سلطنت ابد پیوند بآن افتخار نماید) حضرت شاهنشاهی اقبال پرورد الهی را بآئین سلطنت و شکوه اقبال تعین فرمودند - و بیدام خان را بصورت اتابقی آنحضرت ساختند و بمعنی تردیت آن اعضا دولت بمیان توجهات حضرت شاهنشاهی حواله شد - و جمع کثیر از ارباب عقیدت و اخلاص در رکب نصرت اهتمام آنحضرت اختصاص گرفته رخصت یافتند •

چون موکب قدسی آن نور پرورد الهی بمهرند رسید ملازمان عتبه اقبال (که در چهار فیروزه بودند) سعادت ملازمت دریافته سعادت پیرای خاطر شدند - و دران منزل سعادت ورود استاد عزیز سبستانی (که بوسیله حسن خدمت و لطف عقیدت بخطاب رومی خانی شرف اختصاص یافته بود - و در نفوس آتشجازی و بندیق اندازی ترویج نهادت) دولت ملازمت حضرت شاهنشاهی دریافت - و آثار بندوق اندازین آنحضرت ازینجا شد - و در اندک فرصت (چنانچه

در هرفرن و هر صنعت استاد یک‌نفره اند (استاد این فن بدیع نیز گشتند . و کارنامه‌های
 قریب (که دفترها متضمن بیان آن نتواند شد) درین روش چون سایر پیشها از آن مظهر کمالات
 بظهور آمد . و از جامعیت این ذات قدسی منشا چه گویم و چه نویسم که بی شایسته تکلف
 هر شخصی [که در هرفرن از فزون اقسام دانشوری (چه از حکمت پروران بالغ نظر - و چه از صنایع پردازان
 صاحب هنر - چه در امور کتبی - و چه در اشیای جزوی) سالها مال پیش استادان دانا
 در زش آن روش کرده باشد] چون بشریب ملازمت این دقیقه یاب نکته دانی همه رس میرسد
 خود را از دیدن فزونی دانش کم کرده در مقام حیرت می‌آید . و بخاطرش میگردد که همانا اوقات
 آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است . و باز میگوید که چذین مهارت عظمی که را نتواند بود
 موهبتی است خدا داد . و از بدائع آنکه در مشارب مختلفه و مدارج منلوته در یک مجلس
 میفرمایند که بر طبع جهان آرا دشوار نمی‌آید . حکما و علما و فضلا و صنعتگران دیگر را
 که حوصله رفا میگذد که بغیر روش خود زمانگی صحبت دارند . این دربانیت بلند و این
 حوصله فراخ در قوت پهری نکلجد . بلکه طاقت ملکی بر نتابد . اینز تعالی این گوهر والا را
 بجهت انتظام مالیهان دیرگاه داراد .

ذکر تمة احوال سعادت منوال حضرت جهانبانی جنت آشیانی - و شرح

بعضی از جلائل مخترعات و قوانین آنحضرت

چون (انتظام مهمات پنجاب بنهضت مرکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت داپذیر
 یانست) حضرت جهانبانی پیوسته در دارالملک دهلی عشرت آرامی باطن اقدس بوده
 در نظم مهم ملکی اشتغال میفرمودند . و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقابیم دیگر
 توجه عالی داشتند . و مکرراً میفرمودند که چند جای را پای تخت ساخته در نظام هندوستان
 کوشش میفرمائیم - دهلی را آگره و جونپور و منده و قهور و قنوج و بعضی محال دیگر که صلاح اقتد
 و هر جا لشکر بسرداری یکی از هوشمندان دوربین رعیت پرور عدالت گستر مقرر میسازیم که
 آن نواهی محتاج کمک لشکر دیگر نباشد . و زیاده از دوازده هزار موار در رکاب معالی نگاه نمیداریم
 و میفرمودند که صداییهای سوزج از طلا و نقره میفرمائیم که بهازند که در بار عام شاهزادهای کامگار
 و مردمی (که در بساط قرب بمزید عنایت سرافراز اند) بموجب حکم عالی نشسته شرف امتیاز
 یلهند . که غالب چنان است که دلهای بزرگان عالی نظرت دنیا (که بدرتصرای اخلاص

فرصیده در بازار خوداگری در مانند خود و زبان اند (بدان مال تنها صید نمود . . و تا در اعتبار
و جاه ایهان نینفزايند تسخیر دلهاى این طبقه صورت نه پذیرد .

و خاطر فیض مآثر آنحضرت از مبادی احوال تا حال بر اختراع امور بدیده و اظهار
حقایق منیع توجه داشته - از آنجمله در آن وقت (که حضرت گیتی حنائی فرخوس مکانی از کابل
بقندهار توجه فرموده حضرت جهانبانی را بجهت تمشیت مهمات در کابل گذاشته بودند) روزی
آنحضرت سوار شده در اطراف شهر سیر شست و مرغزار میکردند - در اثنای راه مولانا روح الله را
(که بشریف آخوندی آنحضرت اختصاص داشت) مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر
چنان بر تو می اندازد که از همه کس (که درین راه پیش آیند) بنامهای ایهان فال گیریم - و بنامی
امامی دولت بران نهم - مولانا بمرض رسانید که بنام یک کس هم اکتفا میتوان کرد - فرمودند
ملهم غیبی در دل چذین الفا میکنند - بعد از طیب اندک معارفی مردی در سب کسولت پیدا شد
چون از پرسیدند که چه نام داری جواب داد که مراد خواجه - و متعاقب آن دیگری (که هر
دوازگوشی هیزم بار کرده بطرف میبرد) پیش آمد - چون از احوال کردند گفت دولت خواجه
آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که [اگر نام شخصی دیگر (که پیش آید) سعادت خواجه باشد]
از غرائب اتفاقات حسنه خواهد بود - و کویب مراد از افاق سعادت طلوع خواهد کرد
و همان ماعت مردی (که کاره چند میچرانید) در نظر آمد - چون پرسیدند (که نام تو چیست)
گفت سعادت خواجه - ملازمان رکاب سعادت ازان کرامت علیا فر تعجب و تحیر افتادند
و نزد همگان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبال سعادت فال بمسعادت ازلی بمراتب ارجمند
کامیاب دولت خواهد گردید .

(چون این مراد غیبی از قوت بفعل آمد - و گلشن امید از جویدار سعادت سرسبز و تازه
گشت) امامی انتظام مهم دین و دنیا بر مراد و سعادت نهادند - و جمیع ملازمان
عذبه اقبال بلکه تمام منوطان ممالک محرومه را بجهت تقم منقسم ساختند - اخوان و اقربا و امرا
و دزرا و کافه سپاهیان را اهل دولت گفتند - چه پیدا است که به مساعدت این طایفه عروج
بر معارج دولت و اقبال میسر نیست - و حکما و علما و صدور و ماسوا و مشائخ و نضا و شعرا
و سایر فضلا و موالی و اشراف و اعالی را اهل سعادت خواندند - زیرا که اگرام این سعادت مندان
و صاحبان با این فرقه شریفه سبب استعمار بمعادت ابدی است - و ارباب بیونان و اصحاب

(۴) در [اکثر نسخه] چون اسمی سوال کرده .

حرم صوری و اهل نغمه و ساز را اهل مراد نام نهادند - که این مراد همپور عالمپور است - و همچنین
 بقسمت ایام هفته پرداخته بیک از اهالی دولتی و سعادت و مراد منسوب ساختند - برین موجب
 که روز شنبه و پنجشنبه یا اهل سعادت تعلق گرفت - و درین دو روز توجه عالی با نظامی منظم
 علم و عبادات متعلق شد - و جهت اختصاص این دو روز با اهل سعادت آنکه شنبه منسوب است بزحل
 و زحل مرتب مشایخ و خاندانهای قدیم است - و پنجشنبه متعلق است بمشتری - و آن کواکب
 فلما و سایر طبقات اعراف است - و روز یکشنبه و سهشنبه با اهل دولت و سرانجام مهام پادشاهی
 و انتظام امور جهانی است - اختصاص گرفت - و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه
 تعلق پذیراظم دارد - که سلطنت و فرمانروایی از پرئو ثریست اوست - و سهشنبه تعلق بمریخ دارد
 و مریخ مرتب مهامی است - و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گرفتند - و دران دو روز بعضی از ندما
 و خواص و جمع دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص میشدند - و آنکه در خصوصیت
 این دو روز آنکه در شنبه تعلق بقمر دارد - و چهار شنبه بمطارد - و هر دو را با امور بیوتات
 مناجات خاص است - و روز جمعه بر طبق نام خویش جامع مراتب مذکوره گشته طبقات انام
 از فیض عام پادشاهی بهره ور میگشتند .

و از مختصراتی (که در روزهای دیوان مخصوص بود) یک آنکه (چون سرپر خلعت
 بقدر سلطنت میشد - و آنحضرت سرپر آزای فرمانده گشته بنیم دیوانی می آراستند) باواز نغاره
 طوائف مردم را آگاهی می بخشیدند - و هرگاه از دیوان برمیخواستند توپچیان بصدای بندوق
 خلایق را آگاه میکردالیدند - و دران روز کرکیراچیان چند دست خلعت و خزانچیان چند بدرا زر
 نزدیک بازگام می آوردند - تا در بخشش و کامروائی خلق تاخیرت نرود - و چند کس از ملازمان
 شجاعت پدیده جوعش در برانگنده مسلح بنزدیک بازگام می ایستادند .

دیگر از جمله مختصرات آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطاق (که گنایه است از سهم السعاده
 و سهم الدوله و سهم المراد) ساخته شده بود که بهر یک (از ارکان دولت و غیر آن) تعلق میگرفت
 مهمات آن سرکار بحسن اهتمام او حوالجام می پذیرفت - و مقرر آنکه مادام که صاحب
 هر یک ازان مهام در تمشیت اموریکه متعلق بان سهم است بر وجه کوشش نماید (که مستلزم
 رضای الهی و مستوجب دولتخواهی باشد) منظور ملائمت بوده بر مصدق اختیار ثابت و پایدار ماند
 و هرگاه (از شراب جاه بخصمت شده جادو اعتدال گذارد - یا بواحد فرضی نظیر دولتخواهی بودید

مصفا بر جمع مال مقصور سازد) تیر تدبیر او به لقب مراد نامیده و قم عزل بر مصیفة حال او گفته
 بجزای ایق رسانیده آید - و مهر خوانده مهر مویخ در قانون هندیونی تصریح کرده که در زمان
 ملازمت من مهم السعاده من حیث المنقال بعمده اصحاب فضل و کمال مولانا محمد غزالی
 تعلق گرفته بود - و حل و عقد و قبض و بعضی مهمات سادات و مشائخ و علما و قضاة و ارباب
 درس و علم و تحقیق احتمقات ارباب عمام و عزل و نصب متفلس امور دین و تعیین وظائف
 و مهور غلات ثعانب او مهمت اختصاص پذیرفته بود - و مهم الدوله بعمده السلطه
 امیر هندریک تعلق داشت - و رقی و رفیق و دست و گشاد مهم اعظم امرا و اکابر وزرا و تمامی
 منصوبان اعمال سلطانی و متفلس امور دیوانی و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان
 درگاه مقوض بار بود - و سهم مراد و امور بیوتات باسیر دیعی استقرار داشت - و او (چنانچه باید)
 بنمشیت مهمات بیوتات و ترتیب اسباب نجل و همت و تکمیل موجبات تفاخر
 و عظمت می پرداخت •

و از جمله مخترمات آنحضرت تعیین تیر است بدوازده قسم - و هر کدام از طبقات انام را یکی
 از تیر معین ساختن - و اندازه مراتب طوائف خلایق بظهور آوردن - بدین تفصیل - تیر دوازدهم
 (که موافق نهایت عیار طلعت) مخصوص ترکش اقبال پادشاهی بود - تیر یازدهم منسوب
 باقربا و اخوان و زمره از سلاطین نژادان که ملزم عتبه دولت بودند - تیر دهم متعلق بسادات
 و مشائخ و علما - تیر نهم متعلق بامرای عظام - تیر هشتم بزررا از مقریان و انگیان صاحب منصب
 تیر هفتم بحایر انگیان - تیر ششم متعلق بحرخیان قبائل - تیر پنجم بیکه جوانان بهادر
 تیر چهارم بتجربیداران - تیر سیوم بجوانان جرگه - تیر دوم بنام شاگرد پدشگان - تیر اول بدربانان
 و یاسبانان و امثال این مردم •

و از مخترمات آنحضرت آنکه مهمات مرکز سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش
 ساخته بودند - آتشی و هوایی و آبی و خاکی - و جهت تمهید مهمات هر یک از این چهار مرکز
 وزیر مقرر فرموده بودند - مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر امور در آن
 آتش را دران دخل باشد مرکز آتشی میگفتند - و بوزارت آن مرکز خواجه عبدالملک قرار یافته بود
 و مهمات کرکیراق خانه و بارچرخانه و امطبل و سرانجام ضروریات استرخانه و عترخانه را

(۲) در [چند نسخه] میراخوانه (۳) نسخه [د] درس علم (۴) در [حاشیه] ایچکی بمعنی سردار
 پوشه - و در [بعضی نسخه] ایچکی چو در [بعضی] ایچکیان (۵) در [چند نسخه] معبد الخاقان

سرکار هوایی می نامیدند - و زمام اختیار آن سرکار بخواجه لطف الله داده بودند - و سامان شریفخانه و شرفخانه و جویان الهار و مهمانی که بآب منحوب باغد سرکار آبی میخواتند - و وزارت آن سرکار خواجه حسن تعیین یافته بود - و مهمات زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از بیوتات بصرکار خانگی موسوم گردانیده بودند - و وزارت این سرکار بخواجه جلال الدین میرزا بیگ منحوب بود و در هر یکی از سرکارهای مذکوره یکی از امرا را دخل داده بودند - مثلاً امیر ناصرقلی میرسرکار آنشی بود - و همواره جامه مرغ می پوشید *

و از جمله اختراعاتی (که در آن زمان ترتیب یافت) یکی آن بود که استادان نجار چهار کشتی بزرگ در میان آب چون مرتب ساخته در هر یکی از آن کشتیها چهار طاقه مشتمل بر دو طبقه در غایت خوبی مرتفع گردانیدند - و آن کشتیها را بغوی بیکندیگر وصل کردند که آن چهار طاقه در مسافتی یکدیگر وقوع یافت - و در میان هر دو کشتی از آن چهار کشتی طاقه دیگر از حیز قوت بفعل آمد چنانچه در میان کشتیها حوضی مشتمل نمودار شد *

و از اختراعات شریفه ترتیب دکانهها و آرایش بازار در کشتیها شده بود - که حدیث انزای عقل نادره کلان بود - و در حال (۹۳۹) نهصد و سی و نه (که حضرت از فیروزآباد دهلی با انگر امرا و ازگان دولت و تمامی انکچیان و اعیان در کشتیها نشسته از راه دریا متوجه دارالخلافه آگره گشتند) هم چنین بازاره آراسته بردی آب چون روان بود - هرکس هر متاعی که میخواست در آن بازار می یافت - و برین قیاس باغبانان پادشاهی بموجب فرمان بانه بر روی آب ترتیب داده بودند و از مختصرات آنحضرت چه رسد روان بود *

از جمله بدائع مختصره آنحضرت قصر روان است - و آن قصر بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند - و استادان نجار اجزای آنرا بر وجهی بر یکدیگر وصل کرده بودند که هرکس چشم بر آن می تابد می پنداشت که تمامی او یکباره است - و حال آنکه هرگاه میخواستند آنرا از هم بکشادند - و بهر کشوره که میخواستند نقل میکردند - و نردبان طبقه اعلی آنرا بغوی تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند مدبسط میشد - و هرگاه اراده می نمودند منقبض میگشت *

و از جمله اختراعات عالیه آن قدسی فطرت تاج بود در صنعت و لطافت بر حد اعتدال هاشیه (که بر گرد تاج میگردد) مشتمل بود بر دو فرجه نمایان - هر فرجه بصورت رقم هفت و بملاحظه آنکه (رقم در هفت هفتاد و هفت است) موافق لفظ عز آنرا تاج عزت لقب نهادند

(۲) در [بعضی نسخه] سرچینخانه (۳) در [بعضی نسخه] صبر (۴) نسخه [ج] یکی آنکه استادان *

و آن در بدخشان اختراع یافته بود - چون ^(سلسله‌وار) آگرا نزل فرمودند - و بنظر اندلس
حضرت گیتی منانی فرودس مکتبی درآوردند (آنحضرت بغایت بصندرتند)
و از جمله مخترعات شریفه آنحضرت خرگاه بود که بعد از برج مهر مشتمل بر دوازده قسمت
بوده - هر برج مشتمل بر پنجه‌ها که انوار کواکب در امت از نخبه‌های آن تابان بود - و خرگاه دیگر
مانند فلک الافلاک (که محیط فلک ثوابت است) جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بود
و چنانچه فلک اطلس از نقوش مبراهمت این خرگاه نیز از پنجه مبرا بود .
و از مخترعات عشرت افزای آنحضرت بساط نشاط بوده - و آن بحاطرت مشتمل
بر دوازده افلاک و کرات عناصر - دایره اول (که منسوب بود به فلک اطلس) سفید رنگ و پنج شده بود
و درم کبود - و سیوم بمناسبت زحل سیاه - و چهارم (که محل برجیس است) مندلی - و پنجم
(که متعلق به بهرام است) لعلی - و ششم (که خانه نیور اعظم است) زرین - و هفتم (که منزل
زاهد است) میز روشن - و هشتم (که جای عطارد است) سوسنی - و نهم (که منزل
و چون رنگ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد - و سبب اخذ رنگ سوسنی
بر سایر الوان آنکه بعضی حکما رنگ عطارد را کحلی گفته‌اند - و رنگ سوسنی از دیگر الوان منزه
بکحلی نزدیکتر است - و دایره نهم (که منزل قمر است) سفید است - و بعد از دایره نهم
کره نارد هوا بترتیب مرتب گشته - پس کره خاک و آب انتظام گرفته - و تقسیم ربع مکنون
باقالیم سیمه وقوع یافته بود - خود بنفس نفیس دایره زرین را اخذ میفرمودند - و آنجا
سریر آرامی خلافت میشدند - و هر طایفه از منسوبات کواکب سیمه را در دایره (که بازای آن
وضع کرده شده) بنشستن حکم میفرمودند - مثلاً امرای هندی را در دایره زحل - و سادات
و علما را در دایره مشتری - و مردم (که در دوائر می نشینند) باند اخن قره (که در هر جانبش
صورت شخصی بر وضع غیر مکرر مصور بود) مامور میگشتند - و از دست هر کس هر صورت که
بر می آمد بهمان صورت در آن دایره منقل میگشت - مثلاً اگر صورت شخصی ایستاده می برآمد
می ایستاد - و اگر نشسته می برآمد می نشست - و اگر مضطجع می برآمد تکبیر می
و بعضی مزید انبساط میشد .
و از شرایع اختراعات آنحضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکوکب
آنروز است - که مرتب از صفت - چنانچه در روز یکشنبه خلعت زرد می پوشیدند - که منسوب
به نیور اعظم است - و در روز درخشنده لباس سبز که منسوب بقمر است - و برین قیاس
و از مخترعات آنحضرت طبل عدل بود که اگر داد و ستد را با کس مخاصمت میشد یک نوبت

چوب هر طبل میزد - و اگر تظلم او از عدم وصول طرقت بود - نویت آن کار میکرد - و اگر مال وجهات او را ظالمه نصب کرده بود یا وزن برده - سه نویت طبل را بخوان آورد - و اگر با کعبه دعوی خون داغتم چهار نویت صدای طبل را بلند گردانیدم •

آثار طبع مخترع این غدیه تدمی نشان بدائع آفرین بسیار است - و هوشمندان آگاه دل را بجهت دریانیت جواهر گرانمایه آنحضرت همین قدر (که ذکر شد) بسند - آنگون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته بشرح مقصود در آید •

پرتوانداختن سفر عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانبانی

جنت آشیانی - و مسافر شدن بآن عالم

بر ضمایر خیرت گزین پوشیده نمازد که در آن نزدیکی (که حضرت شاهنشاهی نونبال چمن آگاهی بجانب پنجاب رخصت یافتند) اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی ذکر سفر ملک مقدس میگذاشت - و برخلاف عادت پندیدند خویش [که این معنی را (که مذکور است) عالم انتظام است] مکرر داشته مذکور مجلس عالی نمیشد [درینولا بذکر آن خوشوقت میگشتند] همانا که بر پیشگاه باطن غیب دان نقش آن پرتوانداخته بود • از آنجمله در زمر تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام حضرت گیتی مذانی فردوس مکانی میفرمودند - که حضرت فردوس مکانی در محفل انبی خود مذکور میساختند که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خوابستان گورستان غزنین بنظر در می آید مرا میل مردن میشود - و در تلوی آن میفرمودند که ما چون دهلی و مزارات آنرا مشاهده میکنیم سخن از بیدار می آید که چه خوش میگفت - و در همان نزدیکی (که متوجه ملک بقا میشوند) بعضی از مستعدان خطاب میفرمودند - که امروز بعد از فراغ عبادات محری غیب دست داده بود - و ملهم غیبی این رباعی بر زبان داد • رباعی •

یا رب بکمال لطف خامم گردان • واقف بحقائق خواصم گردان

از عقل جفاکار دل انکار شدم • دیوانه خود خوان و خلام گردان

و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین میریخت - و تغییر تمام در پیشانی نورانی آنحضرت مشاهده میشد - و در آن نزدیکی (که دهلی مخیم سرادات جلال بود) آن فرخ انزای چشم خلعت پمبی حضرت شاهنشاهی غیر بخواب دیدند که شخص کاکل مشکین مقدس

(۲) آنحضرت را می بردارند - چون بیدار میشوند و آینه را برآوردند و با تمام انگه و اندام خان در میان می آورند. ایشان جمعی از معبران کردان را طلبه داشته احتقار تعبیر می نمایند - و چون از حضرت جهان بینی می پرسند جواب می دهند که بلائی از هر ایشان درر خواهد شد - و بعد ازان بآهستگی از قضیه ناگزیر خود خبر داده تسلی می دهند - و همواره در آن ایام سخنان می فرمودند که برمی انتقال ازین عالم نانی (که همه را گذاشتنی است) بمقام درویشان آستانه عزت میرمید - و جان مخلصان ازین شره شره میگشت - از آنجمله در طاق روانی (که آنحضرت میبودند) بعضی خویش این مطلع شیخ آذری را نوشته بودند *

* شنیده ام که برین طایفه زرانند و امت * خطی که عاقبت کار جمله محمود است *

و در قریب انتقال اذیون کم میکردند - تا آنکه بجمعی از صحرا درگاه فرمودند که ملاحظه کنیم تا بچند روز دیگر چنان شود که بدر سه شب رسد - خوراک هفت روز جدا فرمودند در کافه پیچیده به بندهای خاص نمودند - و بر زبان اقدس گذشت که اذیون خوردن ما همین است *

و در روزی (که اول منزل مفر ملک تقدس و تجرد بود) چار شب مانده بود که طلبه داشته بکلب میل فرمودند - آخر روز جمعه ریح (زلزل) ۹۶۳) نهصد و شصت و سه شاه بداخ و عالم شاه و بیگ ملوک و جمعی دیگر از هفر حجاز آمده بودند - و چندی خان و بعضی مردم از گجرات بخدمت رحیده عرض سرگذشت میکردند - و پهلوان دوست میرز و مولانا احمد با عرائض منعم خان از کابل رسیده بودند - آخرهای روز بر بالای بام کتابخانه (که درین نزدیکی ترتیب یافته بود) برآمده مردم را (که در مسجد جامع مجتمع بودند) بسلامت کورنش مشرف ساختند - و تا خیلی وقت از احوال مکه معظمه و گجرات و کابل می پرسیدند - و بعد ازان جمعی از ریاضی دانان را طلب فرمودند - و آن شب مظنه طلوع زهره بود - میخواستند که ملاحظه فرمایند - و نیت حق طوبت آن بود که چون زهره طالع شود و ساعت محمود گردد مجلس عالی داشته جمعی را بمناسبت علیه امتیاز بخشند - اوائل شام آنروز خواستند که بجماعت فرود آیند - چون بزینة دورم رسیده اند مقرری مسکین قام اذان می هنگام بنیاد کرد - حضرت بمقتضای ادب بتعظیم اذان همان جا اراده نشستن فرموده اند - چون درجات زینة تیز بود و سنگهای لغزنده داشت در حین نشستن پای مبارک در دامن پوستین پیچید - و عصای اشرف افزود - و از پای درآمد بعد آمدند و شقیقه یمینی آزردهای تمام یافت - چنانچه تفرقه چند خون از گوش راحت برآمد - از آنجا که

ضمیر غیبی‌ها را داشتند جهت تسلی و نظام عالم در حالت منتهی عطفیت مشتمل بر خبر و عینیت مزاج مصحوب نظر شیخ چوئی بهش آن نور پرورد اقبال فرمودند •

و از غرائب اشرافیت ضمیر آنکه در احوط همین روز ببعضه از یاریافتهای دولت حضور میفرمودند که درین روز نصبت بیگ از بزرگان زمان آمیده عظیم آمد - و همانا که ازین جهان درگذرد - در دلخواهان (که در حضور اقدس بودند) در اخفای این واقعه هاید کوشیده در فرستادن خبر بجا نشین مسند خلافت و جمع ساختن امرای عظام (که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند) سعی نمودند - و تا هفده روز بونور عقل این واقعه جانگداز را از عوام پوشیده داشتند - حاضران درگاه و مدبران عثبه خلافت خضرخواجه خان و علی قلی خان و لطیف میرزا و خضرخان هزاره و توندوق خان و قنبرعلی بیگ و اشرف خان و افضل خان (که در سلک درزای کفایت پیشه انتظام داشت) و خواجه حمین موری و صبر عبدالحی و پیشرو خان و مهترخان و بعد از چند روز دردی بیگ خان (که نقش امیرالمراثنی بر لوح خاطر می نگاشت) و سایر امرای جمع شده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بنام ناسی و القاب گرامی خدیو زمان خوانده روزگار درهم شده را تدارک و تقابلی نمودند - و بمال و عالمیان پیغام جمعیت جاریک رسانیدند - هم کار فرمایان عالم قدس (که در انتظار این بودند) کامروا شدند و هم کار گزاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند - میر عبدالحی صدر این بیت خوانده اند •

• بیت •

اگر نوروز عالم رفت بر باد • گل صد برگ موری را بقا باد

و بعضه این بیت را نقش بسته بودند - و شهرت یافته بود - و نقل مجلسها گشته - و از غرائب آنکه در همان هنگام یک از فضلا مصراع ثانی را تاریخ جلوس این خدیو زمان یافته بود - لیکن اگر گل را بی نوشته شود اگرچه بیک طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید - و در ایام اخفای این امر جانگاز یکبار ملا بیگسی را لباس آن غفران قباب پوشانده بر بالای ایوانی (که نشین حضرت بود) برآورده در بجانب دریا مردم نمودند - و طوائف انام کورنش کرده از اضطرار کوفتی که داشتند بقدر اطمینان یافتند •

و چون این غایب مصیبت ظهور بانست شورش عظیم و آشوب قوی (که لزماً این هنگام است) برخاست - اعیان دولت ابد پیوند بمقتضای دانش سلطنت اساس در تحکیم خواطر و اطمینان

(۲) نسخه [ب] لطیف خان (۳) نسخه [ز] درهم خورده را (۴) نسخه [د] ملا بنکشی را (۵) در بعضه نسخه [اولیای دولت •

بواطن کمر سعی بر حیا و همت بستند - و آنچه درین وقت تفرقه انزای بدرست و دشمن باید کرد کردند - و در جبهه این انگار و جمع این افتراق آنچه مقدور وقت بود بجای آوردند - و عقد دولت ابد قرین این دردمان مالی چون انتظام و انقیاد نیابد که فروغ جهان آرای وجود اندس حضرت شاهنشاهی خلف صدق سلطنت عرف سرپر خلافت عالم و عالمیان را فرو گرفته بود سبحان الله اینچنین ذات بدیع الجمال رفیع الاقبال (که هم نظام بعضی صورت و هم تمایب معنی بود) کجا در دایره وهم و عقل درویش می گنجید که چنین زرد ازین جهان گذران سفر اختیار فرماید - اما چون وقت آن رسید (که جهان آمیز عالم کهن را از سر نو طراوت بخشد و عالمیان را چنان بنازگی ترتیب دهد - که در بهیاریه از قرون سابقه نبوده) لاجرم قصد اظهار کامل عیاری بزرگ نهادی (که اکمل افراد جهانیان باشد) نماید - و لهذا وقوع این قضیه ناگزیر اگرچه در چشم ظاهر بیدان دست آویز سوگواری و ماتم داری مت اما در نظر بالغ نظران کارشناس گنجینه سرور و سرور تواند بود - چه از وجود باجود این گوهر والی سلطنت بتجدید عالم ظاهر و باطن رونق پذیرفت - و چارسوی دولت صوری و معنوی رواج یافت - و (چون عقل والی این خدیو جهان بنقطه کمال رسید - و اسباب فرمانروائی این بزرگ منش سرانجام یافت - و قوه دولت مظمی بنام این خداوند جهان آمد) باوجود ابوالذاتی معنوی چون طراز فرزندی داشت اگر (فرمانروای زمان را بواسطه درست بینی و نیک طوبتی در قید حیات صوری داشتند) بواسطه تبعیت اعرف (که در آئین خردمندی لازم است) هرآینه این بزرگ زمانه را تبعیت این نور پرورد فرض علی بود - و (چون خلعت پدری خلعت است گرامی از ایزد بخچون که تابعیت ابا را شایسته نیست - و بر خور داری فرزندان جز در بندگی آبا و فرمانبرداری ایشان سزوش قلم تحریر نشده) ناچار مقدمه این جشن اقبال آن بود که فرمانده گیتی این جهان را پدرود نماید - و باجمعه بعد از لوازم تعزیت و مراسم تهنیت ازبانی دولت (که در دارالسلطنه دهنی مجتمع شده بودند) بجهت جمعیت دلهای پریشان متفرق شده هر کدام بجای و مقام خود شناختند - و نودی بیگ خان (که باتفاق این مردم بجهت سرانجام مهم این بلاد در دهنی انامت داشت) اسباب و ادوات سلطنت و دارائی مسحوب غلام علی شش انگشت و جمهر دیگر از مردم اعتمادی بدرگاه جهان پناه فرستاده اظهار اطاعت و عیودیت کرد - و میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران را نیز روانه ملازمت ساخت .

(۲) در [چند نسخه] میگوید (۳) در [چند نسخه] رسد (۴) نسخه [ج ۵ و] سالفه (۵) نسخه [ج ۵ و] بیست .

سویح دولت افزای حضرت شاهنشاهی از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس

مجموعه از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان رخصت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آنست که چون رایت اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اذی راه اتکه خان و سایر ملازمان متبک دولت از حصار فیروزه آمده شرف رکاب بوس دربانند چنانچه ایمانر بیان رفت . . . و چون موکب اقبال بهسود رسید جمع از ملازمان پادشاهی (که بکمک شاه ابوالمعالی تعیین شده بودند - مثل محمد قلی خان پراس - و مصاحب بیگ و خواجه جلال الدین محمود - و فرحت خان - و خواجه ظاهر محمد ولد میر خرد - و مهتر نیمور شریچی) چون از صحبت بدستگاه ناهموار این جوان بے اعتدال به تنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی را شنیده خود را بے رخصت رسانیدند - و بصحابت ملازمت عذاتہ بامیاب عنایت گشتند - پیش از نزول مساکر منصوره حکمدار (که از کوه برآمده بود) از شکوه آرائی موکب شاهنشاهی خود را باز بکوه کشید . . . و میر بدصحت (که از لهور بجهت دفع او برآمده بود) مراجعت نموده بلاهور شنانت - و چون بتحقیق پیوست (که این رایت بحضرت شاهنشاهی عنایت شده - و آنحضرت متوجه این ممالک آمد) بے اختیار با جمعیت خود در کنار آب سلطان پور رسیده ادراک ملازمت نمود - و آنحضرت از روی عطوفت منظور داشتن الطاب حضرت جهانبانی در مجلس نونی خود اشارت بے نشستن فرمودند - و میر مشمول انواع مزاحم و مکارم گشت - و از آنجا (که میر تذکشراب مصعب جرعه دلپا شده بود) بعد از آنکه (رخصت یافته بمنزل خود رفت) پیغام نرسد آن که نصبت من بحضرت جهانبانی معلوم همگان است - علی الخصوص بخاطر گرامی باشد که در قمرنگه جوی شاهی با حضرت جهانبانی در یکجا در یکطرف خوردنی خوردیم - و شما حاضر بودید . . . بشما نوش دادند - پس نظر باین نصبت چون بخانه شما آمدم تکیه نیک برای من چرا جدا انداختند - و دستارخوان برای چه طلعه برای من ترتیب داده شد - آنحضرت (که معدن دانش و سرور بودند) بے پیشرویی او تبسم فرموده بحاجی محمد سیعدانی (که پیغام آورده بود) فرمودند - بگو تورا سلطنت دیگر است و تانوی عشق دیگر - آن نسبتی (که حضرت جهانبانی را بشما بود) مرا نصبت - عجب که در میدان

این در صحبت تفرقه نگردد کله کرده آید - میر انفعال عظیم کشید - و آنحضرت متوجه کوه شدند تا امقیصال سکندر (که در مانکوت و آنحضور نمی بود) نمایند .

چون بفواجی هر خانه سوکب اقبال نزول فرمود قاصدسه تیزرو رسید - و بیبرام خان را از قضیه آندادن حضرت جهانبانی خبر کرد - بیبرام خان پیشتر زنتن را صلاح ندیده سوکب عالی را متوجه کلانور ساخت - که روزی چند در آن خطه دلگشا اقامت واقع شود - در نزدیکی کلانور نظر شیخ چوای رسید - و فرمان عالی آورد - و مقارن این حال خبر قضیه ناگزیر بمسامع اجال رسید از اجتماع این قضیه جانکاه گریه و زاری (که لزم عالم محبت و درستی است) از آنحضرت بظهور آمد و آنقدر آشفته خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدس نهاد را روی داد که از حیطة خیال بشری بیرون باشد - و بیبرام خان و اتکه خان و ماهم ننگه بمقدمات دلویز تسلی میدادند - چون از فرط محبت بود آنچه آنرا سرمایه تسلی میدانستند باصفت مزید اندوه میشد - و این برگزیده معبود حقیقی برای آحاد الناس آنقدر دل نگرانی و توجه مبذول میدارد - و از فوت هر کس (که راجع از اخلاص و عقیدت و همتزندی دارد) چگونه متاسف و متالم میشود - جای آنست که درین باب (که در زمان سالف موجب غرماندی و خوشحالی اهل غفلت میشد) بر ذات مقدس چنین حالت رود - تا اهل عالم (که نظر ایشان جز بر محسوس نباشد) بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف نمایند - و این اعتراف و حیلۀ اهدای جمهور انام شود - و این اهدا ذریعۀ شمول نورانیت و موم عقانیت گردد - و اگر نه این معنی بودی در دعوت آباد دانش و خدا شناسی و حق پرستی این نور پرورد اقبال کجا راه داشته که در تقادیر ایزدی چنین شکایت در ابروی عبودیت بهم رساند - آخر بتائید عقل دور اندیش خود بعامن خبر خرامیده در تصدقات و تبرعات (که بمسافران عالم بقا سودمند آید) اهتمام فرمودند - اصحاب نظام و ارباب فم مرتبها و تاربخها گفتند - از انجمله خواجه حمین مروی ترکیب بندے در سروده آن غفران قباب ترتیب داد - و این چنگه بیت از انصت .

ای دل صدای مرگ تو اهرم شدیدی است • صبح اجل بمطلع عمرت دمیدنی است
چون کل نفس ذائقة الموت حکم شد • میدان یقین که شربت مرگت چشیدنی است
این نام زندگی که نهادند مر تو • نام ترا بطرف ممانت کشیدنی است
غره مشو باهن گل ریستان زندگی • باد خزان درین گل ریستان دریدنی است

بآئین تقطیع و طرز اختصار بعبارات تازه (که هاتمه آورد بهمنچایی قالیب انشا نغده) انتظام یافته و بنگارش این فهرست رفعت و عنوان دولت ذره هوا مرشد ابوالفضل سعادت پذیر شد - و بعد از رموز و نکات حکمت جا بجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت - که اگر آن حقائق و اسرار حقیقت از اصل مواعج متمیز سازند کتایب کرده انتخابی لبالب از سفر دانش •

- جام میه ساختم از خون خویش • نی خم سرکه که کند مینه ریش •
- همت بهر نکهه دتائق بهر • تاش نسجد نهامد کسر •

اگرچه [نظر بمخاطبان رسمی آنچه (تا حال از مرگذشت بزرگان گذارش یافت) طفیلی دانانده سخن سرا بودم] اما حقیقت شناسان آنچه نیکو دانند که درین محبت نامه ایزدی از آغاز تا انجام (که هرگز چشم مرساد) یک حرف بطفیل نیارده ام - بدان پرد چند (که نقاب جمال مقدس شاهنشاهی اند) کرده در هر پرده پردگیله وجه همت بوده است هاشا کدام پرده - و چه پردگی - یک ضمن است که چندین تنوع ظهور دارد - و باطن یکتا همت در گرد آن همه جهان افروز روشنی پذیر است •

- داند از آنجا که سخندان بی ست • کین چه نمودار سخن رانی ست •

مرا که دل یکجا گرواست کجا خاطر بکونین گراید - تا بدالیدف تاریخ چه رسد - چنانچه در شمشیر در یک میان در نیاید - و در مقصود در یکدل ننگید - پراگنده خاطران هر جایی را قیاس مکن که این بددان خاک مرشد را دل کجاست تا قیاس را نزد - لیکن من مسبب بین را از فراخی حومه در مظهر مقدس حضرت شاهنشاهی حق را جلو خاص نمودند - و این رسید ملک اسباب را بکنند ارادت در آردند - و از زرف نگاهی و درات منشی مبدومان قضا (که ابواب سعادت را از نیکذاتی اینکس سرانجام میدادند) جمال جهان آرای شاهنشاهی را در مظاهر این سلطه علیه نمودار گردانیدند - تا عشق حقیقی آن یگانه درگاه الهی بنگشیدن این داستان دراز سرگرم ساخت - هم هنگام سخنوری گرم شد - و هم گلشن ننگه پیرانی شاداب گشت - و هم فذوری در یکتایی این بادیه پیمای حقیقت نرفت - هم مراتب جمال مهشوق حقیقی پایه ظهور گرفت و هم مدارج فنون عشق کمال عروج یافت •

اکنون آنچه آنرا مجازبان رسمی احتطرافی میدانستند مبری شد - و نوبت سخن بآنچه

(۴) در [لغت] باسمه چی بمعنی مصور و نقاش آمده (۳) نسخه [ح] تا که نسجد (۴) نسخه [ط]

چشم بد مرصاد (۵) در [بعضی نسخه] در گرد آن (۶) نسخه [ح] چه نمود از چه سخن •

(هر دو طایفه مقصود حقیقی شناختند) در رسیده - امید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردیم •

• نظم •

• کلام که عرش زبان غیب است • گنجینه گشای کان غیب امت •

• زانکس که نگه کند به تمکین • انصاف طالب کدم نه تحسین •

• این نامه سرزای آفرین باد •

• انشاء الله که اینچنین باد •

(۲) نسخه [ح] انشاء الله اینچنین - و نسخه [ط] که همچنین •

• تاریخ طبع دفتر اول •

• شمسی •

۱۸۷۷ ع

آمت بفضله جل اعطاه - ولا خذتمت

• دیگر •

۱۸۷۷ ع

• ح • شکر حسیب صد که بآخر رسیده طبع

• دیگر ظاهراً و باطناً •

۱۸۷۷ ع

نوا می یک هزار هشتصد هفتاد و هفت می-وی

• قمری •

۱۲۹۴ هـ

آتم الحیزه یخیر

• دیگر •

۱۲۹۴ هـ

• ح • از لطف بے نیاز بآخر رسیده جز (۱)

• دیگر ظاهراً و باطناً •

۱۲۹۴ هـ

در جمادی الاول سنه یک هزار و دویست و نود و چار هجری

INDEX
OF
NAMES OF PERSONS
AND
GEOGRAPHICAL NAMES
OCCURRING IN THE
AKBAR NÁMAH.

VOL. I.

BY
ABUL FAZL I MUBÁRAKI 'ALLÁMÍ.

BY
MAULAVÍ ABDUR RAHÍM,
ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:

PRINTED BY G. H. ROUSE, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

1878.

